

#### آکادمی

#### دین و فرهنگ عامه

**■ مهر:** همایش «دین و فرهنگ عامه» با سخنرانی اندیشمندان بین‌المللی روز جمعه، ۲۹ مهر در دانشگاه موناش استرالیا بر گزار می‌شود. این همایش به بررسی نسبت میان دین و فرهنگ عامه اختصاص دارد. دین حامل و عامل فرهنگ خاصی است که از آن به عنوان فرهنگ دینی یاد می‌شود، اینکه این فرهنگ چه نسبتی با فرهنگ عامه دارد، از موضوعاتی است که در این همایش مورد توجه قرار می‌گیرد. در این همایش جمعی از اندیشمندان بین‌المللی سخنرانی می‌کنند. کارول کیوزاک از دانشگاه سیدنی، پیتر هورسفیلد و آدام پوسی‌می از دانشگاه سیدنی غربی از جمله سخنرانان این همایش معرفی شده‌اند.

#### حقوق و اخلاق

**■ مهر:** همایش «حقوق و اخلاق» طی روزهای دوشنبه ۲۵ و سه‌شنبه ۲۶ مهر در دانشگاه ملی اسلامی مالزی بر گزار می‌شود. نسبت میان اخلاق و حقوق یکی از مباحث مورد توجه در حوزه اخلاق و حقوق است. در خصوص تقدم و تاخر اخلاق نسبت به حقوق و برعکس دیدگاه‌های گوناگونی عنوان شده‌است. برخی معتقد هستند که اخلاق مقدم بر حقوق در یک جامعه است و برخی توجه خود را متمرکز بر حقوق در جوامع می‌کنند و معتقد هستند که حقوق بر اخلاق تقدم دارد. در این همایش بین‌المللی علاوه بر نسبت میان حقوق و اخلاق ارتباط این دو حوزه با دین و مسایل و موضوعات اجتماعی نیز مورد توجه قرار می‌گیرند.

#### فلسفه قرون وسطی

**■ مهر:** نشست «فلسفه قرون وسطی» با سخنرانی جان مارن بون روز چهارشنبه نهم آذرماه در دانشگاه کمبریج بر گزار می‌شود. این نشست به بررسی چستی قرون وسطی و اینکه قرون وسطی به چه زمانی اطلاق می‌شود می‌پردازد. عنوان سخنرانی جان مارن بون «چه زمانی قرون وسطی بود؟» است که در آن به بررسی فلسفه در این دوران می‌پردازد. مارن بون استاد ترینیتی کالج دانشگاه کمبریج است. قرون وسطی نام دوره‌ای است که برای تقسیم‌بندی تاریخ و تاریخ فلسفه استفاده می‌شود. معمولا قرون وسطی را از پایان امپراتوری رم در قرن پنجم میلادی تا سقوط قسطنطنیه و پایان امپراتوری روم شرقی (یا بیزانس) در ۱۴۵۳در نظر می‌گیرند.

#### خبرچین

#### اعوانی در انجمن‌های فلسفه



**■ مهر:** غلامرضا اعوانی، رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران در نشست سالانه فدراسیون بین‌المللی انجمن‌های فلسفه (FISP) شرکت کرد. موضوع مورد بحث

در این نشست کنگره جهانی فلسفه در آتن یونان در سال ۲۰۱۳ است. غلامرضا اعوانی از ۲۸ تا ۳۱ شهریور در سفری به کشور کراسوی در این نشست شرکت و در حاشیه آن در سمینار فلسفه در شرق آسیا با موضوع «فلسفه و فرهنگ اسلامی در غرب» سخنرانی کرد.

#### خاور شناسان و همزیستی تمدنی



**■ مهر:** سیدمصطفی محقق‌داماد در نشست «بررسی‌پیش‌نویس پیمان نامه نقش خاورشناسان در هم‌زیستی تمدنی» در کویت شرکت می‌کند.

این نشست از سوی وزارت اوقاف و امور اسلامی کویت طی روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه ۱۱ و ۱۲ اکتبر (۱۹ و ۲۰ مهر) برگزار می‌شود. اساتید و صاحب‌نظرانی از کشورهای چون هند، اندونزی، روسیه، ترکیه، ایران، سوریه و مصر در این نشست شرکت می‌کنند. سیدمصطفی محقق داماد، نایب رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران نیز از جمله شرکت‌کنندگان در این نشست خواهد بود.

#### دین و هنر

**■ مهر:** سیزدهمین نشست از مجموعه درس‌گفتارهای فلسفه دین با موضوع «دین و هنر» ۱۳ مهر در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار می‌شود. حسن یلغار، محمدعلی رحیمی و محمد ضیمران به عنوان کارشناسان و صاحب‌نظران این نشست معرفی شده‌اند. نشست قبلی از این مجموعه نشست‌ها به موضوع «دین و نظریه تکلم» اختصاص داشت که با سخنرانی صاحب‌نظرانی چون رضا داوری‌اردکانی برگزار شد. این درس‌گفتارها از سوی انجمن علمی فلسفه دین ایران و همکاری گروه فلسفه دین پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در محل پژوهشگاه واقع در بزرگراه کردستان، خیابان ۶۴ بر گزار می‌شوند.

والتر بنیامین دیدگاه خوشبینانه درباره پیشرفت را به نقد کشید. از نظر او این فکر فاجعه‌بار بود که تاریخ به‌طور خودکار هم‌سو با تحول و تکامل اقتصادی و تکنولوژیک در مسیر تکامل پیش خواهد رفت. او معتقد بود همه‌داستان‌هایی که علیت تاریخی را بازنمایی می‌کنند کاذب‌اند، زیرا جملگی به‌صورت متأخر (پسین) ساخته و پرداخته شده‌اند. از نظر بنیامین تاریخی‌گری الاهیات در جامعه مبدل است. استد تاریخی‌گری در مقام اصلی فراتاریخی‌علیت‌های تاریخی را جعل می‌کند که مدعی‌اند امور به‌وجهی پایدار در حال تکامل و پیشرفت‌اند.

بنیامین معتقد بود اندیشه سوسیال‌دموکراتیک از همان بدو تکوین دچار

ایمان جزئی به پیشرفت بود. «هیچ چیز سوسیال‌دموکرات‌ها را به اندازه این تصور به تباهی ننگشده‌است که خیال می‌کنند هم‌جهت با مسیر پیشرفت در حال شناکردن‌اند.» این تصور فقط برای او فلج‌کننده یا یأس‌آور نبوده، تأثیرات زیان‌باری هم روی طبیعت داشته‌است، زیرا به گفته بنیامین در تزهایی درباره مفهوم تاریخ (۱۹۴۰)، از قرار معلوم تصور پیشرفت تکنولوژیک سلطه بر طبیعت و سواستفاده از آن را موجه جلوه می‌دهد.

در پروژه پاساژها، بنیامین درصد‌درآمد تا‌شواهد و فرایانی به ضد‌خوش‌بینی تاریخی به‌دست آورد. در تقابل با طرز فکراهی معمول با رایجی که ادعا می‌کردند تجربه بشر پس از انقلاب صنعتی فرانسه بی‌برو برگرد، تجربه نوین و پرتحرکی از زمانه مدرن است، بنیامین اظهار داشت حاصل مدرنیزاسیون چیزی به غیر از تجربه غیراصلی زمان نبوده‌است. توصیف‌های بنیامین از پاریس قرن نوزدهم نشان می‌دهد که معاصران او زمانه خود را عصری کسانتبار و ملال‌آور تجربه می‌کردند. کسانت، تجربه غالب پارسی‌های امپراتوری دوم بود. باوجود پروژه‌های عظیم ساختمانی ظاهرا هیچ چیز تازه‌ای قرار نبود به وجود آید. مد با چرخه‌های بداعت و مرگ خود، معیار مد‌ن نوعی ستجش زمان بود، که در آن تکرار امر یکسان می‌رفت.

برای مثال بنیامین می‌گوید تعداد کافه‌هایی که مردم در آنها وقت خود را می‌گذراندند یا می‌کشند به حد سرسام‌آوری در پاریس، افزایش یافته بود. در پروژه پاساژها او حتی مارکس و انگلس را در یکی از کافه‌های پاریسی، کافه دولارژوسن، قرار می‌دهد و می‌گوید آنجا بود که مارکس در ۱۸۴۸ خطوط کلی اصل موجیبت اقتصادی (دترنیسم)، نظریه‌ماتریالیستی تاریخ را برای انگلس ترسیم کرد. اصالت تاریخ مارکس در پروژه پاساژها با اصل موجیبت آگوست بلانکی و انگلس مقایسه می‌شود. هر دوی آنها در ایام کپوت، آغاز به مطالعه علوم طبیعی کردند.

شباهت‌های فراوانی میان نقد بنیامین و نقد نیچه بر تاریخی‌گری به چشم می‌آید. بنیامین در «تزهایی در باب مفهوم تاریخ» اشاره به یکی از نوشته‌های نیچه می‌کند: «در باب فواید و مضار تاریخ برای زندگی» در آنجا نیچه می‌گوید: «ما به تاریخ نیاز داریم اما به دلایلی متفاوت با آدم عادل و باطلی که در بستان‌های معرفت پرسه می‌زند.»

اشاره نیچه به مورخان فرهیخته‌ای بود که انبوهی از تحقیقات تاریخی علمی اما‌بالاستفاده تولید می‌کردند. نیچه معتقد بود آنها مبتلا به نوعی بیماری تاریخ‌زدگی بودند، که یکی از نتایج مطالعه بیش از حد تاریخ در سنین خیلی پایین است. برای کسانی که

صدای کلاغ‌های سیاه به‌زودی بلند خواهد شد، احساس می‌کند که چگونه در تاریکی لحظه بیداری فرا می‌رسد، زیر فشار تاریکی در جست‌وجوی ذره‌ای نور است، دستش را تا مراز می‌کند به تیابچه می‌خورد، بی‌حرکت منتظر می‌ماند، این تنها راه نجات است. رنگ خاکستری آن لحظه را می‌شناسد. از شمال مه‌آلود آمده، اما به آن نیازی ندارد. خاکستری رنگ سلامت و آرامش است. در حالی که او به گرم بادگی و جنوب نیان دارد. رنگ‌ها همیشه ناغافل ظاهر می‌شوند. همه چیز تصادف است، تنها زمان است که می‌تواند هر رنگی را محو کند اما اگر زمان را حبس کنیم چه؟ در این صورت آیا رنگ‌ها داغ‌تر و سوزنده‌تر نخواهند شد؟

جهان او جهان رنگ‌هاست، کاش می‌توانست برخیزد و به مرغزار برود یا وسط خوشه‌های گندم‌زار، آنجا که خورشید عمودی می‌تابد یعنی در نیمروز، تنها در آن هنگام در پرتو نور خورشید بینایی‌اش را باز خواهد یافت و جهان در برابر دیدگانش بار دیگر رنگ زندگی به خود خواهد گرفت. آفتاب نیمروز همچنین سرگیجگی می‌آورد، سرگیجگی نوعی جهان خیالی است که آدمی می‌تواند نظظاتی در آن حبس شود و زمان را متوقف کند تا شاید رنگ‌ها داغ‌تر و سوزان‌تر بنمایند. رنگ آن یگانه چیزی است که برایش ملند، او آن را گرمی عصاره جاش می‌دانت اما هر رنگی که گرما با خود نمی‌آورد. تنها آفتاب نیمروز است که حداکثر گرما می‌آورد زیرا که بی‌سایه است. سایه از آن جهان سرد، یخ‌زده و خاکستری است. سایه‌ها آن شمال است، شمال مه‌آلود، آنجا که سایه‌ها حد و مرز اعمال می‌کنند، چون باید هر چیز سر جنبش قرار گیرد تا زمان پیوسته خود را سیری کند اما اگر زمان را حبس کنیم چه؟ اگر معلوم شود رنگ تنها چیزی است که برایش ملند، که آن را گرمی بخش جانش می‌دانست چه؟ مگر جز این است که این گرمی برایش چیزی نبود جز کلون زرد استیصال؟ کلونی نه به مرکزیت یک نقطه، بلکه کلونی با بی‌نهایت مرکز. آیا کلاغ‌ها در حال شدن به انسان هستند یا در حال شدن از او؟ اما ممکن است نتوان میان نزدیک شدن کلاغ‌ها به او یا دور شدن‌شان تفاوتی دید. همان بهتر که نتوان میان نزدیک شدن کلاغ‌ها و دور شدن‌شان تفاوتی دید. یا به بیانی دیگر، نشود میان دوری و نزدیکی تفاوتی قابل شد. این به آن معنا‌نیز خواهد بود که دیگر رنگ خاکستری وجود ندارد، یعنی آنکه مرکز واحدی وجود ندارد. تنها با «تک مرکز» بودن است که می‌توان بقیه اجزای مجموعه‌ای یا «کلی» را با سازوکاری ناب در حد و حدود تعیین شده معین واوریتبه شمال مه‌آلود را بر جنوب گرم و داغ اعمال کرد. به بیانی دیگر «تک مرکز بودن» است که می‌تواند باقی اجزای مجموعه‌ها را تحت‌الشعاع خود قرار دهد، در اینجا سوزه دکارتی رنگ خاکستری به خود می‌گیرد.



### اندیشه



# مدرنیته و بازگشت ابدی

#### فلسفه تاریخ نیچه و بنیامین

#### ترجمه: رحمان بوذری

عروسک خیمه‌شب‌بازی‌ای که فقط وقتی حرکت می‌کند که تاریخی‌گری (خدا) نخواست را تکان دهد.

نیچه می‌اندیشید شیوه موجه نگارش تاریخ در گرو غلبه بر روح انتقام‌جویی است. تنها زمانی که اراده خویشتن را از روح انتقام‌ناخرد و رها سازد آدمی دیگر بار بی‌گناه و کودکمئنش خواهد شد، یعنی از بیماری نیهیلیسم شفا خواهد یافت و امکان آفریدن آینده‌ای نو پدید خواهد آمد.

بار هم اندیشه‌های بنیامین درباره راه صحیح نوشتن تاریخ به نقد نیچه نزدیک می‌شود. بنیامین می‌پنداشت تاریخ‌نگاران باید راه خود را از تفسیرها و تعبیرهای یکدست‌ساز درباره تاریخ، یعنی به‌اصطلاح تاریخ‌های استاندارد جدا کنند. فقط تصویروهای دیالکتیکی‌اند که می‌توانند رشته تاریخی‌گری را بگسلانند. تصویروهای دیالکتیکی به ضربه آخر خشی می‌مانند که در آن گذشته و آینده به هم می‌پیوندند.

نه «ذات» تاریخ، بلکه تصویرهایی انضمامی‌اند که پیوندی با لحظه‌حال حاضر دارند. مراد بنیامین از نگارش تاریخ در قالب تصویروهای دیالکتیکی، تاریخ‌های هنری بود، نوعی داستان‌گویی (تقالی). بنیامین می‌اندیشید فقط داستان‌گویی چون پروست قادر به نگارش تاریخ هستند. او می‌گفت تصویرهایی که از دل متن سر بر می‌آورند «دیالکتیک‌های در حال سکون‌اند.»

«رابطه گذشته با حال حاضر دیالکتیکی است، نه ماهیت زمانی، بلکه سرشتی تصویری دارند.» تصویروهای دیالکتیکی در داستان‌ها ما را در درک این مهم باری می‌رسانند که رابطه گذشته و حال گشوده است، یعنی هر چه که اتفاق افتاده

در زرتشت نیچه، بازگشت ابدی به معنای مصالح‌های عظیم در برابر تاریخ است؛ آری گفتنی می‌شود: و نه نوعی رستگاری هستنی و حیات زمانمند.

هر آنچه روی داده است می‌تواند دوباره روی دهد

به آناتی که درباره‌شان مقالاتی با عنوان «آقای فلاّتی و یهمان و زمانه‌اش» می‌نویسند، بل سودای کسانی را در سر ببروآیند که در صحنه عنوان کتاب زندگی‌نامه‌شان نوشته‌اند: «در ستیز زمانه‌اش.»

«هل فضیلت همواره بر خلاف جریان تاریخ شنا می‌کنند.» نیچه اشاره می‌کند که علاوه بر تاریخ، یادمان‌ساز فاتحان هر عصری، نوعی تاریخ مقولمت با اعتراض هست. راست آن است که بنیامین هنگام توصیف تاریخی‌گری از همان مجازها و استعار‌های نیچه استفاده می‌کند. تشبیه تاریخی‌گری به الاهیات ملهم از نیچه است و اینچنین است ایده

#### گندم‌زار با کلاغ‌های سیاه

## رنگ خاکستری سوزّه دکارتی

#### ون گوگ و اکسپرسیونیسم

#### نادر شهریوری



«ژ: دوزخ «سن رمی» آزاد می‌شود اما نه از دوزخ خویش، دوزخ ون‌گوگ بیان حس شیزوفرنی و آشفتاش بود که آن را با کشش عصبی رنگ به کار می‌گرفت. کاری که تاکنون هیچ‌کس جز او به کار نبرده بود. او رنگ‌ها را به خاطر کیفیات بیان حس‌شان به کار می‌گرفت زیرا‌هر رنگ بیانگر حس و کیفیتی متفاوت بود. هر‌گاه هدف پل سزان را مختصرا بازنمایی واقعیت و هدف گوگن را آفرینش زیبایی بدانیم، راه دیگری نیز وجود داشت که ون‌گوگ مدافعش بود و آن راه، راه حس و عاطفه بود اما این واژه نیازمند تعریف خاصی است و اکسپرسیونیسم هم عنوانی است که به این گرایش در هنر مدرن داده می‌شود، یا کلاغ‌ها در سال ۱۸۸۸ در شهر آزل و در آستانه اشعاب از ناقلشان این کلمات را چنین می‌گوید: «بیان کردن عشق و معشوق با درآمیختن دو رنگ مکمل، اختلاط یا مقابله آن دو و نوسان‌های مرموز رنگ‌های هم‌خانواده، بیان تصویر پیشانی با درخشش یک رنگ روشن در زمینه تیره، بیان کردن امید و ستاره و اشتیاق روح با شاع‌های غروب خورشید، مطمئنم در اینجا چیزی از ژالایسم استرکوسکویی (برجسته‌بین) دیده می‌شود، اما آیا به‌راستی این همان چیزی نیست که در واقع وجود دارد.»

مساله ون‌گوگ تملاً عاطفه و هیجان بود. او از تک‌ضربه‌های قلم‌و نه‌تنها برای تجزیه‌کاری رنگ استفاده می‌کرد، بلکه می‌خواست با بهره‌گیری از این شیوه هیجان درونی خود را ابراز کند. واضح است که بازنمایی صحیح، اساسا در جهان مدی خاکستری خود را بیش از پیش به رمانتیک‌ها و شبیه‌سازی می‌نماید ون‌گوگ در نامه‌ای که به برادرش تئو نوشته بود، آن را این‌طور توضیح می‌دهد: «من به جای انگشت‌ناش لوله تیابچه را به آن سو می‌پرکنم، آنگون دور و برش را تاریکی فرا گرفته است. به‌راستی چه چیزی در آستانه رخ دادن است؟ بیهوده تلاش می‌کند دست‌نشان را بالا ببرد، سرانجام صحنه‌ای غیرانسانی در گلو منفرج خواهد شد، طبعینی حیوانی زنجیر را‌پاره خواهد کرد طبیعت پیروز می‌شود، همان طبیعت وجود او، اگرچه این طبیعت «مژادنی» را به همراه می‌آورد که خاطر‌ها را تسخیر می‌کند اما دیگر برایش چه اهمیتی دارد؟

می‌توانسته به شکلی دیگر اتفاق بیفتد. تاریخ بسته نیست، بلکه نسبت به روال‌های جایگزین و متفاوت رویدادها، گشوده است. تصویروهای دیالکتیکی می‌توانند گذشته یا تاریخ را رستگار کنند.

تصویروهای دیالکتیکی که در آنها گذشته و حال در لحظه‌ای بحرانی (یا به تعبیر بنیامین در لحظه خطر) با هم تاقفی می‌کنند، دوباره ایده بازگشت ابدی زرتشت نیچه را فرایاد می‌آورند. در چنین گفت زرتشت، نیچه از یک لحظه بحرانی و حساس خاص، سخن می‌گوید که زرتشت به دروازه‌ای می‌رسد که در آن دو مسیر، به دو جهت متضاد راه می‌برند، یکی به آینده ابدی و یکی به گذشته ابدی. کوتوله‌ای از زرتشت می‌خواهد بین این دو راه انتخاب کند. زرتشت بازگشت ابدی را انتخاب می‌کند. او انتخاب خود را با طرح یک سول توضیح می‌دهد: «آیا هر آنچه که (در آینده ابدی) می‌تواند روی دهد، نباید روی داده باشد و آیا هر آنچه که می‌تواند گام بردارد، پیشتر در این گذرگاه تنگ گام برداشته است؟»

در زرتشت نیچه، بازگشت ابدی به معنای مصالح‌های عظیم در برابر تاریخ است؛ آری گفتنی به وجود و نه نوعی رستگاری هستنی و حیات زمانمند. هر آنچه روی داده است، می‌تواند دوباره روی دهد. بازگشت ابدی به مثابه چیزی که خواسته می‌شود و موضوع اراده است، آینده متفاوتی را در تفکر نیچه می‌گشاید، آینده‌های گشته از روح انتقام.

البته تفاوت‌های چشمگیری میان تفکر نیچه و بنیامین در باب تاریخ وجود دارد. برای بنیامین رستگار کردن تاریخ در تصویروهای دیالکتیکی در وهله اول، به معنای گشودن راه آینده‌ای نو نبود. به گفته بنیامین رسالت سوسیال‌دموکرات‌ها رستگار کردن نسل‌های آتی نبود. برای او تصویر نیاکان دربند بود که الزام می‌آورد، نه آرمان نوادگان از بند رسته. موعودباوری بنیامین بدین‌اعتبار ناظر به درمان زخم‌های گذشته است. این یعنی امید در گذشته جای دارد و خیال‌پردازی‌های هر قومی به گذشته آن قوم و خاطره‌اش گره خورده است. او همواره ست را برتر می‌شمارد. امید در گذشته است و از این‌رو آمال و آرزوهای نسل‌های گذشته مرجح‌اند.

تفاوت‌های دیگری هم هستند، نیچه اگر بود، نمی‌نوشت که رسالت مورخ تعادت آناتی است که امید خود را از کف داده‌اند، یعنی «مرمن‌نجان» است. فقط قهرمانان عرصه مقاومت را می‌ستود. آیا این بدین معناست که در بنیامین آگاهی انقلابی‌ای وجود ندارد که به مفهوم نیچه‌ای کلمه آینده را هدف گیرد؟ راستش را بخواهید، بنیامین در پروژه پاساژها شخصیت‌هایی را توصیف می‌کند که می‌توانند از کسانت هوشیاری سازند. این کسان زمان را نمی‌کشند، آن را همچون باتری دوباره زنده می‌کنند. بنیامین ژگیگلو در حکم انقلابی برای تغییر تاریخ است: «ژگیگلو… متوفی شاید، اما به ظن قوی‌تر هر کولی از کار بی‌کار شده» (بوذر).

بنیامین در مقاله‌اش درباره کارل کروس تیب نائلسانی سننگلار را معرفی می‌کند، نائلسان به معنای نیچه‌ای کلمه نائلسان دیگر حرمتی برای سنت قابل نیست، بلکه از آن استفاده می‌کند و این یعنی او در ضمن می‌تواند اجزای غیرضروری سنت را تخیش را با فرابولعیون هر آن چیزی که پیش می‌آید دوران کند. منبع: **www.mustekala.info**

نزدیک می‌بینند. او درباره نزدیکی‌اش با دلاکرو نقاش رمانتیک می‌گوید: «هنر در شگفت نخواهم شد اگر امپرسیونیست‌ها بلافاصله از کارم ایراد بگیرند، چون کار من به جای آنکه از اندیشه‌های ایشان الهام گرفته باشد، از اندیشه‌های دلاکرو الهام گرفته و باور شده است.»

مساله دلاکرو نیز همچون ون‌گوگ آفتاب، حس و عاطفه بود. تا آنجا که در سال ۱۸۴۲ خود را به آفتاب آفریقا می‌سپرد. او خاطره آن سرزمین را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند. در منظره آفتاب سوخته آنجا و پیکر اعراب بر طاقّت و رنگارنگی که ردهای شبیه توکای رومیان باستان می‌پوشیدند، روزنه‌هایی تازه، به سوی فرهنگی می‌دید که از هر آنچه سایه و محدودیت است، رهاست. در آنان انسان بدوی، سوخته و بی‌سایه اما واقعی می‌دید او در نامه‌اش در این‌باره نوشت: «بدبهی است و طبعی که با حسن یا بد حسن زینتی‌اش نیست که آدمی مغز دارد یا ندارد. انسان واقعی همان انسان وحشی است. او همان اندازه با طبیعت سازگار است که طبیعت با او سازگار است. به محض آنکه هوش آدمی کلانده‌تر می‌شود، بر تصورات خویش و شیوه بیان آنها می‌افزاید و دارای نیاز مشخص می‌شود، طبیعت از هر جهت با او به مقابله برمی‌خیزد.»

ون‌گوگ در آخرین کارش تابلوی «مزرعه گندم با کلاغ‌ها» که آن را یک‌ماه قبل از خودکشی (۱۸۹۰) کشیده بود، دیگر از قاعده کلاسیک پرسپکتیو یک نقطه‌ای پیروی نمی‌کند، این قاعده مخصوص در ماه‌های آخر جنون‌اش در تابلوی «مزرعه گندم با کلاغ‌ها» مشهود است. در این کار در جلوترین قسمت تابلو و در دورترین قسمت مزرعه گندم یعنی مناطقی که با هیجان و با حس ناسازگاری و تضاد و احتمالاً در حالتی خلسه‌مانند کار شده است، به یک اندازه و با درخشندگی یکسان نمایان شده‌اند. در کنتراست با این عدم تفاوت بین جلو و عقب مزرعه، کلاغ‌های در حال پرواز، مطلق با قواعد ژرف‌نمایی ترسیم شده‌اند (گلسانه، بازگانی). به این‌سان کانون زردی شکل می‌گیرد نه با یک مرکز، بلکه با بی‌نهایت مرکز یا در‌دست‌تر آنکه بی‌نهایت‌گاه، نگاه‌شگفت و غریبی که اشیا از زوایای مختلف پرتوآفکنده می‌شود. نگاهی که چیزهایی را بار می‌شناسد که تنها خودش آن را ندای می‌کند. این نگاه جهان خود را به همراه می‌آورد.

تیابچه را در دست می‌گیرد، با دست دیگر سینه‌اش را لمس می‌کند، پس از حس چشمه‌ای کوچک در زیر انگشت‌ناش لوله تیابچه را به آن سو می‌پرکنم، آنگون دور و برش را تاریکی فرا گرفته است. به‌راستی چه چیزی در آستانه رخ دادن است؟ بیهوده تلاش می‌کند دست‌نشان را بالا ببرد، سرانجام صحنه‌ای غیرانسانی در گلو منفرج خواهد شد، طبعینی حیوانی زنجیر را‌پاره خواهد کرد طبیعت پیروز می‌شود، همان طبیعت وجود او، اگرچه این طبیعت «مژادنی» را به همراه می‌آورد که خاطر‌ها را تسخیر می‌کند اما دیگر برایش چه اهمیتی دارد؟

#### تامل کوتاه

#### دیکتاتور‌ها را

#### دیکتاتوری سرنگون خواهد کرد

#### سیاوش جمادی



**■ دیکتاتور‌های عرب خاورمیانه یکی پس از دیگری سرنگون خواهند شد؛** فرقی نمی‌کند که یک یا هزاران نفر را کشته باشند. دیکتاتور‌ها را دیکتاتوری سرنگون خواهد کرد. وقت آن است که نگاهمان را به جوانان عرب عوض کنیم. این نسل تحمل نمی‌کند که ابوالهول‌ها تقدیرش را مقدر کنند. زمان تحمل نجیبانه و در واقع ذلت‌بار سپری شده است؛ تحمل خودکامگان ناشایسته‌ای که با قبضه کردن زور، سلاح، رسانه و ثروت ملی بدون هیچ حقی که ملت به آنها داده باشد خود را نسل‌اندزسل ارباب و صاحب اختیار ملتی می‌دانند. پدران این جوانان خود به دیکتاتور‌ها به چشم پدرسالار می‌نگرستند.

پدرسالار با مملکت برابر بود. به جاش دعا می‌کردند تا مملکت زیر سایه‌اش امن و امان ماند و آنها نیز پدرسالار دکان، خانه و کسب‌وکار خود باشند. دیکتاتور اگر می‌رفت، همه‌چیز ناامن می‌شد. این «همه‌چیز» در همان دکان و خانه خلاصه می‌شد. جهان دعاگویان دیکتاتور دکان خودشان بود. چشم آنها آن‌سو‌تر را نمی‌دید. هر کس باید کلاه خودش را بپایاند. آن امنیتی که دیکتاتور‌ها با صدها بلندگو، رسانه و روزنامه مدام به رخ می‌کشند، امنیت دکانداران است نه امنیت آداگان و حق‌طلبان. خلق خو کرده با تحمل و فرامبری به دست خود قوام و دوام دیکتاتوری را تضمین می‌کند. لولوی سر خرمن را پرندگان ترسو جان می‌بخشند. نسل با به سن نهاده‌ای که امنیت جهان را امنیت جان و دکان خود می‌داند به‌صورت و خیرخواهانه به خیر خلخش خیانت می‌کند. دکاندارانی که با نگاه خیر خلخش شجاعت جوانان تهیدست را در برابر عاقل‌اندرسیفه شجاعت جوانان تهیدست را در برابر سلاح به دستان دیکتاتور قهرمان بازی و جهالت جوانی می‌خوانند بر وقاحت و زبونی خود سروپوش می‌پهند و شب که شد د بادین قلیله‌های جاحلی و مشابهت رفتار خود با جاهلان کلاه مخملی احساس شجاعت می‌کنند. خومدماری و مال‌پرستی چشم را کور می‌کند. چشم‌های فقط بسته‌های اسکناسی سکه‌های طلا را خوب می‌بینند، به‌روث بیشن انسانی است. امنیت دیکتاتور‌ها امنیت گاو‌صندوق‌ها و اموال مردمی است که فلج وجدان‌شان از فرط شیوع پنهان است. اکنون نسلی جوان و شجاع خواب را از چشم دیکتاتور‌ها روده است و بدخواهی آنها به جماعتی که زیر سایه آنها سر سر خاور امنی داشته‌اند سرات کرده است، ناامنی نامی دیگر است که اینان بر بدخواهی خود نهاده‌اند. اکنون که دیکتاتور‌ها باید رخت رحلت پوشند غفلت‌طلبانی که بار سسته خویش را مهم‌ترین چیز جهان می‌دانند با قیافه عصا‌قورت دادگان نگرانی خود را از بابت امنیت مملکت در گوش جوانان عرب می‌مند اما گوش هوشیار و شم بیداری که از خصلت‌های این نسل است بدهکار این خود فریبی‌ها نیست. شاید با رفتن دیکتاتور‌ها یک چند در اثر ترک‌بند بغض سال‌ها با فقدان امنیت قهر‌آمیز یا دخالت اراده‌ای معطوف به‌قدرت بی‌ثباتی گذرانی از بی‌آی، اما سرانجام آینده با مردم و مردم‌سالاری خواهد بود. عرب‌ها در جهان شوری به کپا کرده‌اند که نیرو و انگیزش آن خاموش شدن نیست. دیکتاتور‌ها اگر هنوز کمی عقل داشته باشند، بهتر است بی‌در‌دسر به‌صدای مردم گوش بسپارند. نه وعده و فریب، نه بی‌اعتنایی و کرگوشی، نه بهتان‌زنی به مردم دست از جان شسته، نه قطع ارتباطات و سیاست هم‌بار و نه گلوله و داغ و درفش آنها را نجات نخواهد داد. جنس خود خدایبینی دیکتاتور لیبی فرصتی از خدا خواسته برای دیکتاتور‌های دیگر فراهم کرد تا بگویند: «بینید من چقدر دیکتاتور خوبی هستم.» اما لیبی شگفتی دیگری نیز به نمایش نهاد، که درباره آن نمی‌توان شتابزده دآوری کرد. وقتی تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم با بمب و رگبار هوایی به خاک و خون کشیده شد شیوه مبارزه به شیوه‌ای تبدیل شد که دیگر سنخیتی با جنبش‌های مدنی دیگر کشور‌ها نداشت. قنافی البته همان اندک مشروعیت پدرسالارانه خود را برای همیشه از دست داد اما کسی که لشکر ارواح و اجنه نارمیری و خون‌آشام را نیز تحت فرمان داشت، می‌توانست بدون مشروعیت مردمی نیز به حکومت خود ادامه دهد و ضمناً نفت را نیز به قیمت ارزان‌تری بفروشد. باور کردنی نبود که تظاهرات مدنی به جنگ مسلحانه و خونینی تبدیل شود که دیکتاتور آن را از خدا می‌خواست، هر چند خدا در تلویزیون لیبی هر دم از نو به صورت قنافی ظاهر می‌شود، صورتی که شباهت عجیبی به شتر مست دارد، مست از اینکه ایکن او حامی مردم بی‌گناهی است که تروریست‌های القاعده به جان آنها افتاده‌اند. جنبش جوانان لیبی متأسفانه به مسیری دیگر کشیده شده است. جان انسان در لیبی با جان سگ‌ها و گربه‌ها هم ارز شده است. حضور جنگنده‌های ناتو در آسمان این کشور اکنون مسئله‌انگیز شده است. دیگر در لیبی نمی‌توان از جنبش مدنی گفت. با همه اینها لیبی دیگر جای امن و آرامشی برای دیکتاتور نخواهد بود. زبان عربی و انگلیسی دیکتاتور‌های خاورمیانه را برآشفته است. جوانان عرب دیگر محصور در کشور خود نیستند، و اینترنت و زبان گفت‌وگو آنها را به قدرتی بالقوه تبدیل کرده است. حرافای‌های دیکتاتور‌ها در بوته این گفت‌وگو دود می‌شود و به هوا می‌رود. جوانان از این حرافای‌ها خسته شده‌اند. آنچه دیکتاتور‌ها را سرنگون خواهد کرد، دیکتاتوری است.